

پیامدهای انکار معاد در قرآن

qasemi@qabas.net

علی محمد قاسمی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۴/۱۰/۱۵

دریافت: ۹۴/۱/۱۸

چکیده

پس از توحید، بیشترین آیات قرآنی مربوط به موضوع «معاد» است، تا جایی که گفته شده بیش از یک سوم آیات درباره جهان پس از مرگ بوده و بسیاری از آنها بیانگر آثار ایمان یا پیامدهای انکار معاد هستند؛ زیرا ایمان به معاد ضامن اجرای قوانین الهی و زمینه‌ساز نیل آدمی به کمال نهایی و سعادت ابدی است و این خود به نحوی گویای اهمیت ایمان به معاد و لزوم توجه به آن است. مقاله حاضر با روش تحلیلی - توصیفی در یک بررسی قرآنی، در باب پیامدهای انکار معاد به تبیین این موضوع می‌پردازد که ایمان نداشتن به معاد چگونه تأثیری بر سرنوشت آدمی دارد. آیا پیامدهای انکار معاد تنها در زندگی اخروی انسان نمودار می‌شود یا زندگی دنیوی او را هم تحت تأثیر قرار خواهد داد؟ در این نوشتار، سعی بر آن است تا حقایق مزبور از طریق آیات قرآنی فحص و بررسی گشته و طرحی نو در این زمینه ارائه گردد.

کلیدواژه‌ها: پیامدها، آثار، انکار معاد، منکران معاد، عدم ایمان به معاد.

مقدمه

مسئله یادآوری معاد و حوادث مربوط به قیامت در قرآن، به صورت مکرر و با بیانات گوناگون، خود حاکی از اهتمام ویژه کتاب الهی به این اصل مهم اعتقادی و ضرورت ایمان به قیامت است. تبیین مسئله معاد و طرح موضوعات مربوط به آن در قرآن به صورت مبسوط نیز تفضلی الهی است تا آدمی با شناخت معاد و عالم پس از مرگ، آمادگی ورود به جهانی را که نامأنوس بوده و از سنخ جهان مادی نیست، کسب کند. حقیقتی که بدون باور داشتن آن، نایل آمدن به سعادت ابدی میسر نخواهد بود، تا آنجا که حتی می توان ادعا کرد که تمام تلاش پیامبران در جهت تعالی و قرب انسان به خدا و سعادت ابدی او، بدون دعوت به معاد، امری ناممکن بود.

قرآن هرچه را از مسائل مربوط به معاد، که در جهت هدایت بشریت لازم بوده، مطرح ساخته است؛ زیرا هدف اصلی نزول قرآن هدایت انسان به سعادت ابدی است و سعادت ابدی هم برای انسان بدون اعتقاد به معاد میسر نخواهد بود. روشن است و یکی از اصول مهم اعتقادی مطرح شده در قرآن، معاد است.

اما قرآن کریم برای ممانعت از فرار برخی افراد از مسئولیت و ترجیح دادن و برگزیدن راحتی دنیوی بر سعادت اخروی و به طور کلی، انکار آخرت ﴿وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ (ابراهیم: ۳-۴) در لابه لای آیات گوناگون، مسئله پیامدهای دنیوی یا اخروی انکار معاد را به صورت واضح تبیین نموده است تا حتی المقدور، راه انحراف افراد و انکار معاد از سوی آنان را مسدود سازد و آنان را به سعادت ابدی، که بدون ایمان به معاد امکان ندارد، رهنمون گردد.

البته قابل توجه است که در خصوص بررسی و تبیین

آیات ذی ربط کار محکمی که همه آیات مرتبط را به طور موضوعی دسته بندی نموده و در جای خود به تفسیر و توضیح آنها پرداخته باشد، صورت نگرفته و تنها به تفسیر آیات مربوط در جای خود، بسنده شده است. بله، ممکن است در بعضی نوشته ها چنین کاری به صورت کم رنگ انجام شده باشد، اما روشن است که در جامعه کنونی، که سردمداران کفر با تمام تلاش و هر نوع سلاحی به میدان مبارزه با معنویات و ایمان به خدا و معاد آمده اند، هر قدر هم که سخن از معاد گفته شود، کم است. همین موضوع موجب شد تا درباره عواقب و آثار بی ایمانی نسبت به معاد نوشتاری کوتاه تقدیم گردد.

به هر حال، از منظر قرآن، ایمان نداشتن به معاد، پیامدها و تأثیرهای منفی بسیاری در زندگی دنیوی و اخروی آدمی بر جای می گذارد که به «آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد.» حتی پیامدهای دنیوی هم می تواند مقدمه پیامدهای اخروی انکار معاد محسوب شود. ما در این نوشتار پیامدهای مزبور را به طور جداگانه و در دو قسم بررسی می کنیم:

الف. پیامدهای دنیوی انکار معاد

اگرچه می توان همه پیامدهای دنیوی انکار معاد را در یکدیگر ادغام کرد و - مثلاً - تحت عنوان «انحراف از صراط مستقیم» بیان نمود، ولی با توجه به اینکه قرآن پیامدهای مزبور را با تعبیرهای گوناگونی بیان کرده و در هر تعبیری نیز نکات حائز اهمیتی لحاظ شده، با الهام از خود آیات، هر پیامدی به طور مجزا بیان گردیده است:

۱. انحراف از صراط مستقیم

انحراف از صراط مستقیم اثری منفی است که بر انکار معاد

هم تنها با حساب و جزا تمام می‌شود. پس نمی‌توان گفت: تکلیف باشد، اما هیچ حسابی برای پاداش و کیفر صورت نگیرد. و روشن است که ظرف پاداش و کیفر هم قیامت است. اما کسانی که به معاد ایمان نداشته باشند، دین هم نزد آنان لغو خواهد بود؛ زیرا آنها انسان را تنها دارای حیات مادی می‌دانند. سعادت انسانی را هم تنها در لذاذ مادی و دنیوی خلاصه می‌کنند؛ مانند خوردن و آشامیدن و ارضای غریزه جنسی. لازمه چنین امری هم آن است که فقط هواهای نفسانی آنان مطاع خواهد بود، خواه موافق حق باشد یا مخالف آن (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۴۸-۴۹).

۲. محرومیت از معارف الهی

از برخی آیات مانند ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ (اسراء: ۴۵) استفاده می‌شود یکی از آثار انکار معاد محروم ماندن از فهم معارف قرآن و آموزه‌های دینی است که خود مقدمه شقاوت ابدی انسان خواهد بود. کفر انسان نسبت به معاد، حجابی مستور و نادیدنی و مانعی در برابر فهم آموزه‌های دینی و قرآنی برای او ایجاد می‌کند؛ یعنی آنچنان دل آدمی را نسبت به فهم و درک و پذیرش کلام الهی و وعظ و اندرز، دچار قساوت می‌کند که اگر از خود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم قرآن را بشنود در او تأثیری نخواهد داشت؛ زیرا آنان چنین می‌پندارند که قیامتی نیست؛ پس عمل به تکالیف دینی اساساً منتفی است و موضوعیتی ندارد. برخی آیات هم گویای این حقیقت است که کفر آنچنان دل افراد را سخت و نفوذناپذیر می‌کند که موعظه اذار الهی، حتی از سوی پیامبر هم در آنان تأثیری ندارد ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۶-۷؛ جاثیه: ۲۳) وقتی آدمی به این

مترتب می‌شود. روشن است که منکران معاد برای پذیرش دعوت اسلام انگیزه‌ای ندارند و همین امر سبب انحراف آنان از «صراط مستقیم» است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنْ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ﴾ (مؤمنون: ۷۴-۷۳).

«صراط»، که «صراط» هم گفته می‌شود، به معنای «راه مستقیم» و ریشه آن هم «سرط الطعام» است. علت اینکه به چنین راهی «صراط مستقیم» اطلاق می‌گردد آن است که سالک خود را حتماً به مقصد می‌رساند؛ مثل اینکه برای رساندن به هدفی که در نظر دارد، او را می‌بلعد تا به مقصدش نایل سازد، همانند کسی که غذا را می‌بلعد (ر.ک: راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل صراط و سرط).

«صراط» مستقیم همان راه حق است که در برابر باطل قرار دارد و یک راه هم بیش نیست. کسی که در این راه قرار گیرد بدون شک، به مقصد، که همان سعادت ابدی باشد، خواهد رسید. اما با انحراف از آن، آدمی به باطل سوق پیدا می‌کند؛ راهی که پیمودن آن بدون تردید، هلاکت ابدی را در پی دارد؛ هلاکتی که واژه «نَاكِبُونَ» در آیه شریفه حاکی از آن است. «نکب» و «نکوب» و به معنای عدول و انحراف از چیزی است (ر.ک: جوهری، ۱۴۰۷ق، ذیل نکب). علامه طباطبائی می‌گوید: در این آیه شریفه، در بین همه اوصاف کافران، تنها به ایمان نداشتن آنان به آخرت اشاره شده است. علت آن هم این است که دین حق مبتنی بر عقیده به حیات جاودانه‌ای است که با آمدن مرگ، هرگز نابود نمی‌شود. و انسان با اعتقاد حق و انجام اعمال صالح می‌تواند دارای حیات جاودانه اخروی همراه با سعادت ابدی گردد؛ یا شقاوت‌مند ابدی باشد. اما منکران معاد به سبب انکار حیات اخروی، از «حق» و «صراط مستقیم» منحرف شده‌اند. به تعبیر دیگر، دین حق مجموعه‌ای تکالیف اعتقادی و عملی است، و طبیعی است که تکلیف

مرحله از دنائت رسید، در دل او حجابی از گناه، که مانع درک واقعیات است، ایجاد خواهد شد.

در آیه مزبور، سخن از «ختم قلب» چنین افرادی است. «ختم قلب» همان «طبع قلب» است؛ یعنی مهر شدن و قفل گردیدن قلب، به گونه‌ای که در آن هیچ‌گونه نفوذی برای حق وجود نداشته باشد. علت آن هم این است که غیر خدا، کاملاً جای خدا را در قلب پر کرده و دیگر جایی برای حق و ایمان به خدا در آن نمانده و این همان حجاب قلب آدمی است که مانع درک حقایق می‌شود.

«غشاه» نیز به معنای پوششی است که چیزی را فراگیرد. اصولاً امور فراگیر بر وزن «فعاله» استعمال می‌شوند؛ مانند: عمامه و قلاده (ر.ک: طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۹۵). غشاه خود حجابی دیگر و مانع درک حقایق توسط گوش و چشم بصیرت آدمی می‌شود.

در برخی آیات، با عنوانی دیگر از حجاب مزبور سخن به میان آمده و می‌فرماید: بر «قلب» این افراد «کنان» و پرده‌ای افکنده شده که مانع شنیدن حقایق و آیات الهی است. از این رو، به جدال با پیامبر خدا پرداخته، آیات الهی را افسانه می‌پندارند: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انعام: ۲۵؛ فصلت: ۵).

گاهی علت نفوذناپذیری و عدم پذیرش موعظه از سوی چنین افرادی را وجود «وقر» در گوش آنان می‌داند؛ یعنی کسانی که در گوششان سنگینی وجود دارد؛ زیرا هم فهم حقایق و آیات قرآنی و هم عمل به آن برایشان سنگین است. از این رو، کوردلانی هستند که چنین آیاتی را نمی‌توانند ببینند؛ همانند کسانی که از جای دوری آنان را ندا بزنند، ولی به ایشان نرسد: ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِی آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًی أُولَٰئِكَ یَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ

بَعِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۴؛ لقمان: ۷).

در هر حال، ایمان به معاد، مطمئناً متفرع بر ایمان به نبوت و ایمان به خداست؛ همچنان‌که کفر به معاد، کفر به خدا و نبوت را نیز دربر دارد و همین موجب می‌شود تا دل آدمی قسی گشته، همه راه‌ها برای نافرمانی از خدا برایش فراهم گردد. و چون ایمان به معاد ضامن اجرای قوانین الهی است و چنین افرادی فاقد چنین ایمانی هستند، بنابراین، انگیزه‌ای نیز ندارند تا از نافرمانی دوری گزینند. همین امیر موجب می‌شود تا هیچ‌گاه از آموزه‌های الهی هم بهره‌ای نبرند.

۳. ابتلا به تحیر، اضطراب و شک

برخی آیات از سرگردانی و تحیر افراد بی‌اعتقاد به معاد سخن می‌گویند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴾ (نمل: ۴؛ یونس: ۱۱).

یکی از نتایج این پندار بی‌اساس و بی‌ایمانی نسبت به آخرت، تحیر و سرگردانی در عرصه زندگی است.

لغت‌شناسان «عمه» را به معنای «تردد و تحیر» می‌دانند: «العمه: التحیر و التردد» (ر.ک: جوهری، ۱۴۰۷ق، فیومی، ۱۴۰۵ق، ذیل واژه عمه). این واژه علاوه بر «تحیر»، بر «کمی هدایت» نیز دلالت می‌کند؛ مثلاً، در صورتی گفته می‌شود: «عمه الرجل» که مردد بوده، نداند به کجا توجه دارد: «العمه: التردد فی الامر، من التحیر. يقال: عمه؛ فهو عمه و عامه. قال السرقسطی: يقال: عمه فلان فی الارض و عمه عمها و عموها و عمهانا، اذا تردد لایدری این یتوجه؛ فهو عامه و عمه» (راغب اصفهانی، بی‌تا؛ ابن فارس، ۱۳۶۱ق، ذیل واژه عمه).

برخی دیگر می‌گویند: این ماده بر حیرت شدید صاحب آن دلالت دارد، به گونه‌ای که قلب او مرده باشد و به هیچ وجه نتواند نظر و رأی بدهد (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج

منافعی را که بر اعمالشان مترتب است، درک کنند (بیضاوی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۷۱)، که این تفسیر هم با آنچه گفته شد، منافاتی ندارد.

۴. دارای صفات زشت گردیدن

یکی دیگر از پیامدهای انکار معاد متصف گشتن به خبیث سریرت و خصلت‌های زشتی است که منشأ هرگونه رفتار ناهنجار می‌شود؛ زیرا ایمان نداشتن به آخرت اقتضا دارد تا انسان هیچ احساس مسئولیتی نکند و برای انجام کارهای مثبت، هیچ انگیزه‌ای در خود نبیند. تکرار کارهای زشت و عادت به آنها، موجب پدید آمدن خصلت‌های پلید و زشتی در انسان خواهد شد؛ صفاتی که پس از رسوخ در نفس، به سادگی قابل رفع نخواهند بود: ﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (نحل: ۶۰). همان‌گونه که لغت‌شناسان معنا کرده‌اند، واژگان «مثل السوء» در این آیه شریفه، به معنای «صفت مذموم» است (ر.ک: راغب اصفهانی، بی تا، ذیل واژه مثل). این آیه شریفه بدان معناست که عالی‌ترین اوصاف کمالی از آن خدای عزوجل است، درحالی‌که صفات زشت و مذموم از آن منکران آخرت است.

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، می‌گوید: «آنچه طبع انسانی را از گناه باز می‌دارد ترس از عذاب است، نه صرف مذمت از چیزی، وگرنه وقتی عملی مقبولیت عمومی پیدا کند قبح آن از بین می‌رود و در نظر عموم، تبدیل به عمل حسن می‌شود. از این رو، اذعان داشتن به روز حساب تنها اصلی است که ضامن حفظ انسان از انجام گناه و موجب می‌شود تا آدمی ملازم طریق سعادت بوده، در این راه باشد. این در حالی است که دیگر معارف، حتی توحید دارای چنین اثری نخواهد بود. نیز آیه شریفه

۸، ص ۲۷۸؛ نیز، ر.ک: طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۱۶۳). نیز بر کسی که بصیرت خود را از دست داده باشد اطلاق می‌شود (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۹۲).

به هر حال، ظاهر این آیه کریمه دلالت بر آن دارد که منکران معاد نه تنها آرامش نفسانی نداشته، در تحیر به سر می‌برند، بلکه اعمال زشت خود را نیز نیکو و زیبا می‌پندارند که این پندار هم از همان تحیر و شک درونی آنان نشئت گرفته و از آن رنج می‌برند؛ چراکه چنین افرادی برخلاف فطرت انسانی خود، که مشحون از یک سلسله بینش‌ها (مانند شناخت خدا) و گرایش‌ها (مانند گرایش به خدا، فضایل انسانی، حق و حقیقت) است، حرکت می‌کنند و به‌طور کلی، از انسانیت خود منحرف گشته‌اند. آنان امیال و گرایش‌های حیوانی خود را واقعیت و انسانیت خود پنداشته‌اند و از «خود»، که همه انسانیتشان بستگی به آن دارد بیگانه شده، دیگری (یعنی: گرایش‌های حیوانی) را «خود» پنداشته‌اند. طبیعی است کسی که شناخت‌ها و گرایش‌های فطری خود را به وسیله گناهان مستور سازد، همیشه در برابر یک علامت سؤال قرار دارد؛ و آن اینکه پس چگونه و چه وقت به این گرایش‌های فطری پاسخ داده خواهد شد؟ و اصلاً چرا چنین گرایش‌هایی که از جمله آنها «میل به خلود و حیات جاودانه» است، در متن آفرینش انسان به وجود آمده است؟ انسانی که هیچ ایمانی به آخرت ندارد، همیشه در حیرت و تردد به سر می‌برد و نخواهد توانست به سؤال‌های مزبور پاسخ دهد و بگوید: اگر خلود و زندگی جاوید در کار نیست پس چگونه و چه کسی چنین گرایشی در نهاد آدمی گذاشته شده است و سرانجام، عاقبت و نهایت انسان چه خواهد شد؟

البته برخی نیز گفته‌اند: منظور از «یعمهون» در آیه مزبور این است که منکران معاد نمی‌توانند ضررها یا

﴿... وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (ص: ۲۶) به همین موضوع اشاره دارد. پس استخفاف امر حساب ریشه تمامی اعمال زشت آدمیان است. در مقابل آن، ایمان به آخرت، ریشه همه خیرات و برکات است. پس با توجه به نکته مزبور، همه مثل‌ها و صفات زشت انسان، از فراموش کردن آخرت نشئت می‌گیرد؛ همان‌گونه که هرگونه صفت نیکوی آدمی از یاد آخرت ناشی می‌شود.

نکته قابل توجه دیگر اینکه در آیات سابق، چنین افرادی به «شُرک» متصف شده‌اند؛ اما وقتی خداوند می‌خواهد از آنان به عنوان «مثل السوء» یاد کند آنها را به ایمان نداشتن به آخرت توصیف می‌کند. پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، ریشه همه صفات زشت و مثل‌های سوء هستند؛ زیرا ملاک زشتی‌ها، که همان انکار آخرت باشد، صفت لازم و انفکاک‌ناپذیر آنان است. و اگر گاهی مؤمنان به آخرت هم دچار مثل سوء می‌شوند، به سبب آن است که حوادث و گرفتاری‌های روز حساب را فراموش می‌کنند، اگرچه در این زمینه منکران قیامت، اصل هستند (ر.ک: طباطبائی، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۷۸-۲۷۹).

۵. همنشینی با شیطان

از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که ریاکاران اگر به خدا و قیامت ایمان داشتند، هرگز گفتار و عملشان را برای غیر او انجام نمی‌دادند، هرگز کارشان را به رخ دیگران نمی‌کشیدند و چنین نبود که بخواهند با ظاهرسازی ریاکارانه به مقاصد شومشان برسند. چنین افرادی همنشین شیطان هستند؛ حقیقتاً شیطان بد همنشینی است: ﴿وَالَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنُ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾

(نساء: ۳۸). این هم یکی دیگر از پیامدهای انکار معاد است. اما در اینکه منظور، قرین بودن شیطان در این دنیا است یا در آخرت، از اطلاق آیه شریفه می‌توان استفاده کرد که چنین افرادی هم در دنیا و هم در آخرت با شیطان محشورند. در دنیا، کمک‌کار آنان شیطان است؛ زیرا دایم آنها را وسوسه می‌کند تا مرتکب عصیان الهی شوند. در آخرت نیز در جهنم با او همنشین خواهند بود. البته برخی از مفسران می‌گویند: ظاهر آیه دلالت می‌کند بر اینکه قرین بودن شیطان در همین دنیا است که دوستان خود را امر به بخل و خودداری از انفاق در راه خدا می‌کند (سمرقندی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۵۴). برخی دیگر هم احتمال داده‌اند که این جمله وعیدی برای آنان بوده و حاکی از این است که شیطان در آخرت، یعنی در جهنم قرین آنان خواهد بود (عمادی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۷).

درباره شأن نزول آیه شریفه هم برخی گفته‌اند: منظور از ﴿وَالَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ...﴾ مشرکان مکه هستند که اموالشان را در راه دشمنی و عداوت با رسول خدا ﷺ انفاق می‌کردند. بعضی دیگر هم می‌گویند: منظور منافقان هستند (عمادی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۷). ولی هرچه باشد، مورد، مخصص نیست و غیرمشرکان مکه یا منافقان زمان پیامبر نیز می‌توانند از مصادیق بارز آیه شریفه باشند.

اما منظور از «شیطان» خود ابلیس است که اعمال چنین افرادی را در نظرشان زیبا جلوه داده، آنان را وادار به انجام گناه می‌کند؛ همان‌گونه که در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ (اسراء: ۲۷)، در هر حال، هرچه باشد مستفاد از ظاهر آیه این است که انکار معاد، قرین بودن شیطان را در پی دارد.

۶. تنفر از یاد خدا

منکران معاد نه تنها از یاد خدا لذت نمی‌برند، بلکه همیشه

نتیجه ایمان نداشتن به آخرت زیبا جلوه نمودن اعمال زشت و پلید آدمی در نظر اوست، به گونه‌ای که هر عمل ننگینی را نیکو و زیبا پنداشته، مرتکب آن می‌شود. چنین افرادی نه تنها گرفتار تزیین اعمال، بلکه دچار سوءالعذاب و خسران ابدی هم خواهند شد. می‌توان گفت: وجه اخسر بودن آنها این است که دیگران دارای یک سلسله اعمال خوب و بد هستند که در پرونده اعمالشان ثبت است و مطابق آن به حساب اعمالشان رسیدگی می‌شود؛ اگرچه به جهت اعمال بدشان در خسران و ضررند، ولی منکران معاد گناهانشان محفوظ و کارهای نیک آنان هم حبط شده است. پس آنان اخسر هستند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۳۴۰) و حسرت ابدی را برای خود خریداری کرده‌اند؛ حسرت از اینکه چرا در دنیا چیزی را برای زندگی ابدی خود پیش نفرستاده و سرمایه عملی و به‌طورکلی، عمر خود را در انجام کارهای باطل به باد دادند.

آیه‌ای دیگر بیان می‌دارد: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَعْتَهُ قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾ (انعام: ۳۱). در این آیه شریفه، جمله «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ...» به منزله نتیجه برای «... كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...» است (طباطبائی، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۷). «حسرت» هم به معنای آشکار شدن چیز مستور است. «حسرتُ عن الذراع؛ یعنی آستین را بالا زدم، به گونه‌ای که ذراع دستم آشکار شد. حسرت در قیامت هم به معنای آشکار شدن گناهان و از دست دادن فرصت‌هاست که لازمه‌اش غم و اندوه شدیدی است که بر انسان عارض می‌شود. به غم و اندوه اینچنینی «حسرت» گفته شده است (ر.ک: راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه حسر). ممکن است به معنای آشکار شدن باطن‌ها هم باشد که باز هم حسرت و پشیمانی فوق تصور مجرمان را در پی خواهد داشت و این لازمه آن است.

از نام و یاد او، مشتمز بوده، رنج می‌برند: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (زمر: ۴۵).

«اشمزاز» به معنای منقبض شدن نفس از چیزی است که با آن سازگاری ندارد. نفرت و کراهت هم از آثار چنین انقباضی است (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۱۳۸). «استبشار» هم به معنای فرح و شادمانی است (ر.ک: فیومی، ۱۴۰۵ق، ذیل واژه بشر). این مسئله طبیعی است که کسانی که تمام فکرشان به امور دنیوی مشغول بوده، هدفی غیر از لذایذ مادی نداشته باشند و نسبت به نام و یاد خدا و آخرت نفرت و کراهت پیدا کرده از آن مشتمز گردند؛ زیرا امور معنوی با خواسته‌های نفسانی چنین افرادی هیچ هماهنگی و تطابقی ندارند.

۷. تزیین اعمال و ابتلا به خسران الهی

«تزیین اعمال» و «مبتلا شدن به خسران الهی» نیز از دیگر آثار ایمان نداشتن به آخرت است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ أَوْلَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسْرُونَ﴾ (نمل: ۵۰۴). «تزیین» به معنای زیبا نمودن چیزی است (ر.ک: جوهری، ۱۴۰۷ق؛ ابن‌منظور، ۱۹۸۵م، ذیل ماده زین). به عبارت دیگر، «زینت» امر جمیلی است که منضم به چیزی می‌شود تا آن را یک نحوه جمال و زیبایی دهد، به گونه‌ای که دیگران به آن میل و رغبت پیدا کرده، مجذوب آن شوند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۲۴۰؛ ج ۱۵، ص ۳۴۰). و بدین لحاظ است که خدای متعال برای آزمایش مردم، همه اشیای روی زمین را زیبا و جلوه‌گر نشان داد تا مردم جذب آنها گشته، وسیله‌ای برای آزمایش آنان باشد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف: ۷).

۸. دچار حبیط اعمال گشتن

اعمالی نزد خدا ارزشمند و مُقَرَّب هستند که دارای حسن فعلی و فاعلی باشند؛ به این معنا که آن فعلی شایستگی دارد که آدمی را به کمال نزدیک کند که برخاسته از شناخت و ایمان او به خدا و آخرت باشد. در غیر این صورت، عمل انسان هیچ‌گونه ارزشی ندارد؛ زیرا نیت رابطه تکوینی با عمل دارد و به آن حیات می‌دهد. عمل بدون نیت همانند کالبد مرده‌ای است که ارتباطی با دل و روح فاعل پیدا نکرده باشد. بنابراین، نتیجه‌ای نمی‌بخشد. و به همین لحاظ است که اگر عملی بدون نیت باشد موجب کمالی برای انسان نمی‌شود. نیتی که رابطه با خدا را تحقق می‌بخشد، از کسانی صادر می‌شود که به خاطر ترس از خدا یا ترس از عذاب و یا امید به پاداش اخروی، کاری انجام می‌دهند؛ زیرا مادام که ایمان به خدا نباشد نمی‌توان کاری برای خدا انجام داد، و مادام که ایمان به آخرت نباشد نمی‌توان امیدی به پاداش یا ترسی از عذاب اخروی داشت (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۷).

با توجه به مقدمه مزبور، باید گفت: یکی از عوامل حبیط عمل (حبیط عمل: بطل ثوابه. ر.ک: جوهری، ۱۴۰۷ ذیل حبیط) ایمان نداشتن به خدا و معاد است. برخی از آیات نیز گویای این حقیقت هستند؛ مانند:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۴۷)؛

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُنْفَعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزُنًاءٌ» (کهف: ۱۰۵).

وجه حبیط اعمال چنین افرادی هم این است که آنان از یک‌سو، اعمالشان را به قصد تقرب به خدا انجام نمی‌دهند، و از سوی دیگر، هیچ پاداش اخروی و سعادت ابدی را نیز طلب نمی‌کنند. علاوه بر این، یاد قیامت و حساب اخروی هم نمی‌تواند داعی و انگیزه آنها نسبت به

اعمالشان گردد (طباطبائی، بی تا، ج ۱۳، ص ۴۰۰). اساس همه این امور، ایمان نداشتن به ماورای طبیعت است. به هر حال، چنین افرادی آنچه را در قیامت جزا داده می‌شوند، همان اعمال (یا مطابق همان اعمالی) است که در دنیا و در حالت انکار مبدأ و معاد انجام داده‌اند: «هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (اعراف: ۱۴۷). و اصولاً کسانی که آخرت را باور ندارند، بر فرض که کار نیکی هم انجام دهند، نمی‌توان گفت: این کارشان برخاسته از نیت الهی بوده و دارای حسن فاعلی است؛ زیرا خود را منقطع از مبدأ و معاد می‌دانند. روشن است که حسن فعلی به تنهایی و بدون حسن فاعلی، ارزش اخروی نخواهد داشت؛ زیرا نیت الهی است که به اعمال ارزش می‌دهد.

ب. پیامدهای اخروی انکار معاد

پیامدهای اخروی معاد اگرچه در واقع، همان عذاب الهی است، ولی این عذاب ممکن است عذاب روحی باشد که می‌تواند به مراتب از عذاب جسمانی سخت‌تر باشد؛ مانند محجوب بودن از عنایت خدا و مطرود بودن از رحمت الهی یا فراموش شدن و یاری و شفاعت نشدن در قیامت؛ همچنان‌که ممکن است عذاب جسمانی باشد که به اختصار آنها را توضیح می‌دهیم:

۱. محجوب بودن از رحمت الهی

محرومیت از رحمت الهی یکی از پیامدهای اخروی انکار معاد است: «وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكذِبِينَ الَّذِينَ يَكذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا يَكذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففين: ۱۰-۱۵). مفهوم «رین» همان مفهوم «غشاء» است، ولی غشاء و پرده‌ای که همراه با غلبه و حاکمیت، چیزی را می‌پوشاند،

گفت: مشمول شفاعت قرار می‌گیرد؟ قرآن با صراحت بیان می‌دارد: ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (جاثیه: ۳۴). آنان در قیامت، فراموش خواهند شد.

قابل توجه است که نسیان ممکن است امری طبیعی باشد؛ یعنی کاری بدون توجه و با غفلت انجام شود؛ مانند: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ (بقره: ۲۸۶)؛ همچنان‌که امکان دارد در اثر اشتغال به اموری مخالف وظیفه اصلی انسان، حاصل گردد (ر.ک: فیومی، ۱۴۰۵، ذیل واژه نسی)؛ مانند ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾ (کهف: ۵۷). بنابراین، توجه به امور مادی و اشتغال به زندگی دنیوی، که موجب انصراف قلب و اعراض باطن از توجهات الهی می‌شود نوعی نسیان خدا محسوب می‌شود و این همان نسیانی است که از روی عمد و اختیار انجام می‌پذیرد. کسانی که چنین هستند هیچ‌گاه نباید در انتظار شفاعت و یاری شدن در آخرت باشند: ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (عنکبوت: ۲۵).

برخی از محققان بیان می‌دارند: حقیقت «نسیان» عبارت است از: انقطاع ذکر و توجه و نیز حصول حالت ترک و اعراض از یک چیز. سبب آن هم ممکن است جریانی طبیعی باشد یا انگیزه‌ای باطنی. این قطع توجه اگر از جانب خدا باشد، به معنای نتیجه و اثر نسیان است؛ یعنی ترک یاد کردن و محقق شدن کیفرهایی برای عبد؛ مانند جزا دادن، سلب رحمت، سلب انعطاف، و سلب لطف الهی نسبت به بندگان؛ زیرا هنگامی که انسان آیات الهی را فراموش کرد و از قیامت غافل گشت و از یاد خدا اعراض نمود، خدای تعالی هم مطابق عدل و حق، او را به اعراض، ترک توجه و دوری از لطف خود مجازات

و غالباً این نوع ساطر در امور معنوی کاربرد دارد؛ نفس آدمی در ابتدا دارای طهارت، صفا، و قداست خاصی است که خداوند برای او قرار داده، اما هنگامی که برای ادامه حیات، در محیط طبیعت و ماده و در مجاری غضب و شهوت قرار گرفت، نیز در راه ادامه حیات جسمانی خود، نیازمند اکل، شرب، لباس، مسکن، انس و ازدواج شد، تصمیم می‌گیرد تا این‌گونه احتیاجات خود را تأمین کند؛ ولی از صراط اعتدال و راه عقل صحیح و رأی مستقیم خارج گشته، آنچه را با (فطرت) خود سازگار نیست، برمی‌گزیند و چیزی را قصد می‌کند که او را گمراه کرده و نور قلب، صفای روحی و ارزش باطنی او را زایل می‌سازد (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۳۱۳) و همین موجب محجوب شدن او از لقای الهی می‌گردد.

ظاهر آیات مزبور دلالت دارد که تکذیب‌گران معاد همان متجاوزان گناهکاری هستند که وقتی آیات الهی بر آنان تلاوت می‌شود آن را افسانه‌های پیشینیان می‌دانند. چنین تکذیب‌ها و چنان افسانه‌پنداشتن‌ها نتیجه گناهانی است که موجب شده تا بر دل این‌گونه افراد زنگارهایی ایجاد گشته، نه تنها در دنیا چنین نسبت‌های ناروایی به کلام الهی بدهند، بلکه در قیامت هم مانع ملاقاتشان با خدا گشته، در نتیجه از رحمت الهی دور خواهند شد.

۲. فراموش گردیدن و یاری نشدن در قیامت

انکار معاد نوعی دیگر از عذاب روحی و اخروی در پی دارد و آن فراموش شدن و از عنایت الهی دور گردیدن و رها شدن در قیامت است. منکران معاد در قیامت، نه یاری می‌شوند و نه شفاعت می‌شوند؛ زیرا عقیده‌ای به وجود معاد نداشتند و سخنان رسولان الهی را نادیده و یا به تمسخر می‌گرفتند. کسی که معاد را باور ندارد و بلکه با معتقدان به معاد هم به مبارزه برمی‌خیزد چگونه می‌توان

می‌کند: ﴿وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (انعام: ۱۶۰). اما اگر این نسیان از جانب عبد باشد به این معناست که انگیزه باطنی او، که نشئت گرفته از ضعف و فساد اعتقاد، انکدار قلب و گناه است، موجب نسیان و اعراض از ذکر خدا می‌گردد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱۲، ص ۱۲۶-۱۲۷). بنابراین، ترک یاد خدا و توجه نداشتن به او و در نتیجه، ارتکاب انواع نافرمانی‌ها همان نسیان خداست که موجب می‌شود انسان در قیامت، ترک و مورد اعراض قرار گرفته، از شمول رحمت الهی بازماند. البته برخی جمله ﴿نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾ در آیه شریفه مورد بحث را به معنای ایمان نداشتن و عملی برای آخرت انجام ندادن دانسته‌اند (بغدادی، ۱۳۳۹، ج ۴، ص ۱۵۴). برخی هم مانند ابن عباس آن را به معنای آمادگی نداشتن برای (وورد به) قیامت می‌دانند (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۱۳۴)، که این دو نظر از حیث مصداق می‌تواند یکی باشد. شاید بتوان گفت: اینکه برخی آیات، منکران معاد را مشمول لعنت الهی می‌داند، در واقع همان فراموش شدن و یاری نشدن در قیامت است؛ مانند ﴿أَنْ لُعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾ (اعراف: ۴۴-۴۵؛ هود: ۱۸-۱۹)؛ زیرا همچنان‌که لغویان گفته‌اند، «لعنت» در لغت، به معنای طرد و دور کردن از خیر است. جوهری در **الصحاح** می‌گوید: «اللعن: الطرد و الأبعاد من الخیر...» (ر.ک: جوهری، ۱۴۰۷م؛ ر.ک: ابن فارس، ۱۳۶۱؛ فیومی، ۱۴۰۵ق؛ ابن منظور، ۱۹۸۵؛ مصطفوی، ۱۳۸۵، واژه لعن). البته معنای مزبور همان معنای ریشه‌ای و اصلی این کلام در استعمالات متعدد است. برخی نیز دور کردن از روی خشم را ماده و معنای اصلی این کلمه می‌دانند (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۵). بنابراین، با توجه به این معنا، می‌توان گفت: لعنت هم، که دوری از رحمت الهی است، به نحوی

همان نسیان و مورد عنایت الهی واقع نشدن است. از بررسی موارد استعمال «لعنت» در قرآن، به دست می‌آید که این واژه سه گونه استعمال دارد:

۱. لعنت الهی: این نوع لعنت به این معناست که خداوند، شخص ملعون را از رحمت و لطف خود طرد می‌کند؛ مانند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۸۹).

۲. لعنت انسان‌ها: معنای این نوع لعنت، درخواست دور شدن برخی افراد از رحمت الهی از سوی برخی افراد است؛ مانند: ﴿ثُمَّ نَبَّهْلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (بقره: ۶۱).

۳. لعنت فرشتگان؛ مانند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ (بقره: ۱۶۱) یعنی فرشتگان از درگاه خداوند درخواست دوری کافران از رحمت الهی را دارند. البته در این آیه شریفه، به هر سه مورد لعنت (خدا، فرشتگان و مردم) اشاره شده است.

حاصل آنکه مقصود از مطرود و ملعون بودن منکران و کافران نسبت به معاد، همان دوری از رحمت الهی از روی خشم است که نتیجه آن، مورد غضب خداوند واقع شدن و در نهایت، ورود آنان به آتش دوزخ خواهد بود؛ زیرا لعنت الهی - همچنان‌که قبلاً اشاره شد - از سنخ تلفظ نیست، بلکه عملی است که در خارج تحقق می‌یابد و یکی از پیامدهای انکار معاد است: ﴿أَنْ لُعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾ (اعراف: ۴۴-۴۵؛ هود: ۱۸-۱۹).

۳. عذاب الهی

اگرچه محجوب شدن از رحمت الهی، فراموش شدن و یاری نشدن در قیامت، هرکدام نوعی از عذاب الهی هستند، ولی باز هم لحن برخی آیات از وعده عذاب الهی

کلمه «وَيْلٌ» به معنای «زشتی» است که گاهی به هنگام تحسّر نیز استعمال می‌شود. قال الاصمعی: «ویل قبح، و قد يستعمل علی التحسّر» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه ویل). برخی لغت‌شناسان هم آن را کلمه عذاب می‌دانند که هنگام نزول (یا بروز نشانه‌های عذاب) گفته می‌شود (جوهری، ۱۴۰۷ق، ذیل واژه ویل). آیه شریفه مزبور نیز حاکی از آن است که کسانی که زندگی دنیوی را بر حیات اخروی ترجیح داده، آن را برگزیدند و از راه خدا بازداشتند و برای منحرف جلوه دادن آن، تلاش‌های فراوان کردند، در گمراهی دوری قرار دارند.

واژه «استحباب» در این آیه شریفه و آیات مشابه، همان‌گونه که مفسران و لغویان تصریح نموده‌اند، به معنای «ایثار، برگزیدن و اختیار کردن» است که همان «طلب محبت کردن نسبت به چیزی» است؛ زیرا چیزی را از بین اشیای مختلف برگزیدن به معنای آن است که آن شیء نزد برگزیننده از اشیای دیگر محبوب‌تر است. البته از آنجا که این واژه متضمن معنای «ایثار» است. با «علی» متعدی شده است (اندلسی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۰۷؛ ر.ک: راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه حباب). «استحباب» در این آیه نیز همان معنای «برگزیدن دنیا در برابر آخرت» است؛ زیرا کافران هیچ امیدی به آخرت نداشته، تمام اهتمام خود را مصروف دنیا می‌کنند، بلکه دنیا را هدف نهایی زندگی و حیات خود تلقی می‌کنند. چنین افرادی، هم مورد سرزنش و مذمت الهی قرار می‌گیرند، و هم باید در انتظار عذاب الهی به سر برند؛ زیرا اگر اعتقادی به جهان پس از مرگ داشتند هرگز دنیا را بر نمی‌گزیدند: ﴿وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ (ابراهیم: ۳). به هر حال، داخل شدن در عذاب، پیامدهای ایمان نداشتن به آخرت است. نه تنها آیات مزبور کاشف این حقیقت است، بلکه برخی آیات بیان

به منکران معاد سخن گفته و لحن برخی دیگر مذمت و سرزنش آنان است که نسبت به آخرت تعجب کرده، به جای آنکه از وعیدها و عذاب‌های اخروی پند گیرند، آن را مسخره می‌کنند که این امر نتیجه غفلت از جهان آخرت و باور نداشتن آن است ﴿أَرَأَيْتَ الْآزِفَةَ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾ (نجم: ۶۱-۵۷). مضمون آیات مزبور این است که قیامت نزدیک شد؛ قیامتی که هیچ‌کس غیر از خدا توانایی اظهار آن را ندارد؛ یا وقتی گرفتاری و سختی‌های قیامت مردم را فراگرفت، کسی غیر از خدا، نخواهد توانست آنها را از آن مشکلات و گرفتاری‌ها برهاند. اما برخی افراد از این خبر مهم شگفت‌زده شده، به جای گریه می‌خندند. راستی، هنگامی که همه چیز عالم به پرودگار شما منتهی می‌شود و قیامت نزدیک است؛ علاوه بر این، او بر خود فرض کرده که قیامت را به زودی محقق سازد؛ نیز آشکار شدن آن روز یا برطرف کردن گرفتاری‌های مربوط به آن فقط به دست خداست: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (انفطار: ۱۹)؛ ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر: ۱۶)، با توجه به این امور، آیا برای اعمالی که پیش فرستاده‌اید باید گریه کنید یا خنده؟! آیا درباره این بیانی که شما را به سوی نجات فرامی‌خواند، از روی انکار، نسبت به آن تعجب می‌کنید و آن را استهزا کرده، می‌خندید، درحالی‌که در لهو به سر می‌برید ﴿وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ﴾؟ «السمود: اللهو، و السامد: الاهی، یقال: سمديسمد...» (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۳۰۳). در برخی آیات، منکران معاد با واژه «وَيْلٌ»، تهدید یا مذمت می‌شوند: ﴿وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾ (ابراهیم: ۲).

آتش است، مهم‌ترین جنون و اختلال عقلانی است؛ زیرا اگر آنان دارای فهم تام و کامل بودند و حقیقت حال را به خوبی درک می‌کردند هرگز جرئت نداشتند تا چنین نسبت‌های ناروایی بدهند (حقی برسوی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۶۳) سرانجام، آنانند که جاهلان دروغگوی کودنی هستند که به آخرین مرحله اختلال عقلانی رسیده، متوغل در گمراهی و به دور از ادراک و فهم هستند. و به همین سبب است که به زودی دچار عذاب الهی خواهند شد؛ زیرا حکمت الهی نسبت به آفرینش عالم را انکار کردند و خداوند را در وعده و وعیدی که داده است تکذیب نموده، متعرض سخط او شدند (مراغی، ۱۹۸۵م، ج ۸، ص ۶۲).

نیز در آیه‌ای دیگر، به منکران معاد وعده عذاب دردناک الهی داده، می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (اسراء: ۱۰). اما اینکه چرا در این آیه شریفه، در بین همه ارکان عقیدتی، مسئله کفر به معاد مطرح شده است، درحالی‌که انکار توحید یا نبوت نیز همسان انکار معاد بوده و کفر را در پی خواهد داشت؟ ممکن است به این لحاظ باشد که اگر ایمان به معاد نباشد اعتقاد به توحید و یکتاپرستی یا نبوت و وحی الهی، هیچ تأثیری در کمال انسان نخواهد داشت؛ زیرا کمال انسان مربوط به روح آدمی است که فناپذیر است، و سعادت ابدی او نیز مربوط به همین روح اوست که در آخرت تجلی می‌کند. پس اگر چنین باوری در دل انسان رسوخ نکرده باشد، توحید و نبوت، چاره‌ساز نخواهند بود.

علامه طباطبائی نیز در این‌باره می‌گوید: سیاق کلام بیانگر اثری است که بر دین قیام مترتب است و با انکار معاد، اگرچه اعتراف به وحدانیت الهی و سایر معارف هم وجود داشته باشد، ولی هیچ فایده و اثری برای دین قیام نخواهد بود. ازاین‌رو، خدای تعالی نسیان قیامت را اصل و اساس هرگونه ضلالت و گمراهی برمی‌شمرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ

می‌کنند که منکران معاد تحقق قیامت را به عنوان خبری عجیب و مهم در بین خودشان مطرح می‌کردند و با زبان تمسخرآمیز به یکدیگر می‌گفتند: آیا می‌خواهید شما را از مردی خبر دهیم که می‌گوید: وقتی مرید و پوسیده گشته، به صورت ذرات پراکنده خاک درآمدید، دوباره زنده خواهید شد؟! راستی، آیا او به خدا نسبت دروغ می‌دهد یا دیوانه شده است؟! زیرا انسان عاقل چنین مطالبی را بر زبان جاری نمی‌کند و تنها دیوانگان هستند که چون عقلشان کارایی ندارد از گفتن هرگونه سخن کذبی ابا ندارند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾ (سبا: ۷). اما قرآن این سخنان آنان را مردود شمرده، بیان می‌دارد: اینان در عذاب الهی و بلکه در گمراهی دوری قرار دارند: ﴿بَلْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾ (سبا: ۸).

«ضلالت»، ضد رشاد (و هدایت به سوی حق و رسیدن به آن) است (طریحی، ۱۹۸۵م، ج ۵، ص ۴۱۰). اما اینکه فرموده «الضَّلَالِ الْبَعِيدِ» یعنی: گمراهی آنان آنچنان بزرگ است که همانندی برای آن نیست. «امر بعید: لایقع مثله لعظمه» (همان، ج ۳، ص ۱۶). فخررازی هم می‌گوید: گمراه کسی است که به مهتدی و هدایت شده نسبت گمراهی بدهد؛ ولی کسی که به هادی و هدایت‌کننده وصف گمراه و «ضال» اطلاق کند، او «اضل» است و در گمراهی دوری قرار دارد. بنابراین، کسانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که خود هادی مردم است، نسبت‌های ناروایی (مانند گمراه بودن) می‌دهند، در گمراهی دوری قرار دارند (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۶، ص ۲۴۵).

برخی مفسران هم در این‌باره می‌گویند: حاصل آیه شریفه اثبات جنون حقیقی برای خود آنان است؛ زیرا غفلت از وقوع در عذاب و آن گمراهی که موجب ورود به

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾ (روم: ۱۶)؛ زیرا اگر ایمان به مبدأ و معاد داشتند، خود را آماده لقای پروردگارشان می‌کردند و در این صورت، دارای اطمینان قلب و امیدوار به رحمت الهی بودند. اسناد یأس و ناامیدی به کافران، یا به این لحاظ است که منکر حیات اخروی بوده و بدین سبب، مأیوس از سعادت ابدی و بهشت جاویدان هستند، و یا کنایه از قضای محتوم و سنت الهی است که کافران هرگز داخل بهشت نمی‌شوند (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۱۱۹). البته با واکاوی تفکر افرادی که منکر معاد بوده و باور و امیدی نسبت به آن ندارند، به این نتیجه می‌رسیم که آنان اصولاً اعتقادی به وجود ماورای ماده، از جمله روح مجرد انسانی ندارند، بلکه روح را از خواص ماده می‌پندارند که با متلاشی شدن و پوسیدن بدن از بین می‌رود و طبیعی است که بدون وجود روح مجرد انسانی، اعتقاد به معاد امری بیهوده است. این شبهه در بسیاری از کتاب‌های کلامی پاسخ داده شده و روشن است که نتیجه چنین تفکری، کفر به آیات الهی، معاد و یأس از رحمت الهی است.

علامه در تفسیر آیه شریفه می‌گوید: از اطلاق «آیات الله» در آیه شریفه، استفاده می‌شود که مراد همه ادله مربوط به توحید، نبوت و معاد است؛ یعنی هم آیات مربوط به هستی و هم معجزات را، که یکی از آنها قرآن است، شامل می‌شود. بنابراین، کفر به آیات الهی به نحو عموم، شامل کفر به معاد هم می‌شود. در این صورت، ذکر کفر به معاد، پس از ذکر کفر به آیات الهی، از قبیل ذکر خاص پس از عام است. البته این هم به سبب طرح اهمیت مسئله ایمان به معاد است؛ زیرا با زیر سؤال رفتن معاد و انکار آن، اصل مسئله دین لغو می‌شود. اما مراد از رحمت الهی در آیه شریفه، چیزی است که در مقابل عذاب گرفته و طبعاً ملازم با بهشت است. در قرآن نیز این

يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿ص: ۲۶؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۴۸-۴۹﴾.

البته از آنجاکه ایمان به معاد ضامن اجرای قوانین الهی بوده و خود انگیزه‌ای برای برپاداشتن دین است، وقتی چنین ایمانی نباشد انسان بی‌ایمان چاره‌ای ندارد جز اینکه متوغل در امور دنیوی گشته، به‌طور کلی، ماورای طبیعت و خدا را هم منکر شود. آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾ (یونس: ۷) بیانگر همین حقیقت است. در آیه مزبور، سخن از امید نداشتن چنین افرادی به معاد است. امید به رحمت الهی نداشتن همان یأس از رحمت خداست. واژه «یأس» نیز به معنای انتفای طمع و قطع امید است (ابن فارس، ۱۳۶۱؛ راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه یأس) که در واقع، همان قطع انتظار و امید از رحمت خداوندی است و چنین شخصی طبیعی است که تمام دل‌بستگی‌ها و انتظاراتش تنها در امور دنیوی محض بوده و ناامید از رحمت الهی باشد؛ زیرا وقتی خدا را شناخت، اوصاف الهی، از جمله رحمت الهی را هم نخواهد شناخت که نتیجه آن جز دل‌بستگی به دنیا و توغل در امور مادی نخواهد بود؛ زیرا نبودن ایمان به آخرت، رضایت دادن به حیات دنیوی و اطمینان پیدا کردن به آن را می‌طلبد، و این نتیجه‌ای جز عذاب اخروی ندارد: ﴿أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (یونس: ۸).

گرفتار عذاب الهی شدن منکران معاد در کریمه‌ای دیگر نیز بیان شده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (عنکبوت: ۲۳). البته کافران به آیات الهی و معاد چاره‌ای جز یأس و ناامیدی از رحمت الهی نخواهند داشت؛ زیرا معتقد به معاد نیستند و در انتظار آن به سر نمی‌برند. از این رو، برای چشیدن عذاب الهی احضار خواهند شد:

معنا مکرر آمده است؛ مانند: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ (جاثیه: ۳۰) و نیز مانند ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (انسان: ۳۱) (ر.ک: طباطبائی، بی تا ج ۲۰).

در پایان، توجه به این نکته لازم است که پیامدهای مزبور تنها منحصر به کسانی نیست که از ابتدا معاد را باور نکرده‌اند، بلکه امکان دارد شخصی پس از ایمان آوردن به توحید، نبوت و معاد، مرتد گشته، در اثر میل به گناه و کثرت گناهان، معاد را تکذیب کند، و طبیعی است که اصرار بر کبایر و به تأخیر انداختن توبه، موجب طبع قلب می‌شود، تا آنجا که انسان نه سخن خیری را می‌پذیرد و نه میل به آن پیدا می‌کند، و این همان «رین» و زنگاری است که تمامی دل آدمی را می‌پوشاند؛ از یکسو، مانع تأثیرپذیری از مواعظ الهی می‌شود، و از سوی دیگر، مانع به وجود آمدن ایمان به معاد و بلکه رافع آن می‌گردد. به هر حال، انکار معاد از ابتدا باشد یا مرتد شدن، فرقی نمی‌کند و آثار منفی خود را در پی خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

متنبه نشدن از آیات الهی و باور نداشتن خدا و اوصاف الهی، از جمله صفت حکمت، انکار معاد را در پی خواهد داشت. انکار معاد عواقب بس وخیم و ناگواری برای منکران معاد به ارمغان خواهد آورد. پیامدهای انکار معاد از منظر قرآن، ممکن است در همین جهان رخ دهد؛ مانند طغیانگری، انحراف از صراط حق و مستقیم الهی، بی‌بهره شدن از آموزه‌های دینی، و سرگردانی در زندگی، که هر کدام از امور مزبور کفایت می‌کند تا مقدمه‌ای برای شقاوت ابدی منکران معاد شود. برخی از پیامدها نیز مربوط به جهان آخرت است که محجوب شدن از

رحمت الهی، شفاعت نشدن و در یک کلام، عذاب دردناک الهی از جمله آنهاست. بیان این همه آثار و پیامدهای منفی انکار معاد در قرآن کریم، حاکی از اهمیت آن و گویای لزوم توجه، اهتمام و تلاش جدی افراد برای زندگی سعادت‌مندانه ابدی است. همچنین بیانگر شقاوت ابدی برای منکران معاد است.

منابع

- ابن عاشور، محمدبن طاهر، ۱۴۲۰ق، *تفسیر التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
- ابن فارس، احمدبن، ۱۳۶۱، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۹۸۵، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر.
- اندلسی، ابوحیان، ۱۴۰۳ق، *البحر المحیط*، بیروت، دارالفکر.
- بغدادی، علاء‌الدین محمدبن ابراهیم، ۱۳۳۹، *تفسیر الخازن*، بیروت، دارالفکر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ق، *الصحاح*، بیروت، دارالمالین.
- حقی برسوی، اسماعیل، بی تا، *روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بی تا، *مفردات الفاظ القرآن*، تهران، المکتبة الاسلامیه.
- زمخشری، محمودبن عمر، بی تا، *الکشاف عن حقائق التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی.
- سمرقندی، نصر بن محمدبن احمد، ۱۴۱۳ق، *تفسیر السمرقندی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- طباطبائی، سید محمد حسین، بی تا، *المیزان*، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۲۵ق، *مجمع البیان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین، ۱۹۸۵، *مجمع البحرین*، بیروت، مکتبه الهلال.
- عمادی، محمدبن محمد، بی تا، *تفسیر ابی السعود*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۶ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دارالفکر.
- فیومی، احمدبن محمد، ۱۴۰۵ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، دارالهجره.
- مراغی، احمد مصطفی، ۱۹۸۵، *تفسیر المراغی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- مصباح، محمد تقی، ۱۳۷۶، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۵، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.